



واقعیت‌ها

و ضرورت‌های جنبش کارگری ایران

محمد شمس (کارگر چاپ)

در شرایط حاضر ایران، کارگران بیش از هر زمان دیگری در وضعیت سخت، ناهنجار و فلاکت‌باری به سر می‌برند. دست‌مزدهای ناچیز، که بعضی از مواقع همین دست‌مزدهای ناچیز هم ماه‌ها پرداخت نشده و نمی‌شود، به همراه بی‌کاری، فقر و عدم تأمین اجتماعی، میلیون‌ها کارگر و خانواده آن‌ها را با وضعیت اقتصادی و معیشتی کمرشکن و نابه‌سامانی مواجه کرده است. بسیاری از کارگران شاغل، برای تأمین زندگی خانواده خود به مشاغل دوم و حتا سوم روی می‌آورند، کارگران بی‌کار، که تعداد آنان سر به چند میلیون نفر می‌زند، برای گذران زندگی بخور و نمیر به هر شغلی خارج از محیط‌های کار تن می‌دهند؛ کارگران سالخورده، این عزیزانی که می‌باید در سال‌های آخر عمر خود از تأمین اجتماعی برخوردار باشند و به یمن یک عمر کار و زحمت و سازندگی این جامعه، مورد احترام و عزت قرار گیرند، برای ادامه‌ی زندگی، قامت خمیده و دستان لرزان خود را هم‌چنان مجبور به کارهایی از قبیل دستفروشی می‌کنند؛ و کودکان، این غنچه‌های نشکفته‌ای که می‌باید وقت خود را صرف آموزش و بازی کنند، برای کمک به معیشت خانواده، ناچار از ترک تحصیل و کار در کارگاه‌های کوچک یا در خیابان‌ها می‌شوند.

در نوشته‌ی «تشکل فراگیر کارگری»، در شماره‌ی ۲۰ «اندیشه‌جامعه»، تأکید شده بود که نیاز به همبستگی و تشکل و مبارزه متحد «تشکل‌پذیری» در بین کارگران از همین شرایط ناشی می‌شود و ساخته ذهن کسی نیست. این کارگران و خانواده‌های کارگری (اعم از کارگران شاغل و کارگران بی‌کار) هستند که در این شرایط چون سنگ زیرین آسیاب در حال ساییده شدن همراه با زجر و مرگ تدریجی می‌باشند. پس همین‌ها هم قبل از هر چیز باید متشکل شوند و در مبارزه‌ای متحد و همبسته برای دسترسی به

حقوق انسانی خود تلاش کنند. تنها در این حالت است که مشکلات و دردهای کارگران در سطح وسیعی منعکس می‌شود، جامعه گوش شنوا پیدا می‌کند، بعضی از اقشار اجتماعی دیگر به حمایت از کارگران بر می‌خیزند، و مسئولان نیز مجبور می‌شوند که در مقابل این نیروی عظیم تمکین کنند و به خواست‌های انسانی و به حق آنان جواب دهند. اما همان‌طور که در آن نوشته تأکید شده بود: «تشکل‌یابی بیش از هر چیز نیاز به یک چشم‌انداز و درک روشن و واقع‌بینانه از سیستم اقتصادی - اجتماعی سرمایه‌داری و علل بی‌تأمینی انسان‌ها در مناسبات کار مزدی شرایط حاضر دارد». نوشته‌ی حاضر در توضیح بیش‌تر این چشم‌انداز و همین‌طور در پاسخ به برخی سئوالات درباره‌ی نوشته‌ی قبلی تنظیم شده است.

واقعیت‌ها

هیچ چیز طبیعی‌تر، واقعی‌تر و انسانی‌تر از این نیست که کارگر مقروض و خشمگینی که بعضاً بعد از چندین ماه کار، مزدی دریافت نکرده، کارگر بی‌کاری که به هر کاری برای دست یافتن درآمدی که بتواند با آن شکم خالی خانواده خود را سیر کند دست می‌زند، کارگری که دختر همسایه‌اش از فرط فقر مجبور به تن فروشی شده، کارگری که دامادش برای فراهم کردن مقدمات ازدواج به کار غیرقانونی دست می‌زند و به زندان می‌افتد، کارگری که پدر و مادر پیر خود را در سال‌های آخر عمرشان هم‌چنان مشغول کار سی‌ببند، کارگری که علی‌رغم میل خود مجبور می‌شود دست فرزندش را بگیرد و برای کار به کارگاه مکانیکی، قالی‌بافی ببرد و یا به فروش سیگار و شستن ماشین سرخیابان بگمارد؛ دیگر جانش از این وضعیت غیرانسانی به لب رسیده، دست به اعتراض بزند و حقوق حقه‌ی خود را طلب کند و در انتظار عموم اعلام کند که ما مزد نمی‌خواهیم! ما کار می‌کنیم که زندگی کنیم و شما هم باید از آن سودی که از قتل نیروی کار ما می‌برید، خانواده‌ی ما را بدستور انسانی و متمدن، که ضرورت جامعه‌ی انسانی امروزه می‌باشد، تأمین کنید.

این وضعیت، که نتیجه‌ی عملکرد کل سیستم سرمایه‌داری می‌باشد، یک نگرش نادرست در میان بخش قابل توجهی از جامعه (از احزاب و سازمان‌ها و روشنفکران و دانشگاهیان گرفته تا حتا بخشی از کارگران و فعالان کارگری) رایج شده است که گویا این وضعیت اساساً ناشی از وجود «رانت‌خواران» است و ربطی به کل نظام سرمایه‌داری و سرمایه‌دار صنعتی ندارد. طرفداران این گرایش

به اشکال مختلف تلاش می‌کنند که با اولویت دادن به مبارزه علیه «رانت‌خواران» و پیش کشیدن مسأله‌ی ضرورت حمایت از سرمایه‌داران صنعتی، از کارگران بخواهند که از ابتدایی‌ترین و پایه‌ای‌ترین حقوق خود، که از طرف «سازمان جهانی کار» نیز به رسمیت شناخته شده است، عملاً دست بشویند و برای حقوق مسلم‌شان مبارزه نکنند و چون بردگان خاموش، بار تمام مشکلات این زندگی سخت، نابه‌سامان و دل‌خراش را با دل و جان به‌دوش بکشند و در مقابل به فرزندان و همسران‌شان، که در شرایط امروز ایران هیچ پشت و پناهی جز آنان ندارند، توضیح بدهند که برای پشتیبانی از سرمایه‌دار صنعتی و سود بیش‌تر آن‌ها باید فقدان ابتدایی‌ترین مایحتاج زندگی و فقر و گرسنگی را بپذیرند. چرا که اگر «رانت‌خواران» بگذارند، سرمایه‌دار صنعتی که گویا نقشی در بی‌کارسازی کارگران و فقر و گرسنگی و بی‌تأمینی آنان ندارد، اشتغال و امنیت شغلی و بهبود وضعیت معیشتی کارگران را به ارمغان می‌آورد! اما این تبلیغات کم‌ترین واقعیتی ندارند! مسأله آن قدر روشن و قابل فهم است، که بعید می‌دانم هر انسان مطلع و منصفی تصدیق نکند که این طرز برخورد از عقل و واقعیت به دور است! آخر چطور می‌شود از کارگران خواست که حافظ منافع سرمایه‌دار صنعتی باشند، آن هم زمانی که همین سرمایه‌ی صنعتی کوچک‌ترین ضمانت لازم در مورد امنیت شغلی، درآمد مکفی و دیگر مطالبات کارگران را نمی‌دهد. مگر جز این است که همین سرمایه‌داران به بهانه‌های گوناگون، کارخانه‌های بزرگ و کوچک خود را گاه به ورشکستگی می‌کشانند، سرمایه‌های‌شان را به عرصه و بخش‌های دیگر منتقل می‌کنند و به قیمت بی‌کاری، فقر بیش‌تر کارگران باز هم سود بیش‌تری به‌دست می‌آورند و زندگی‌های تجملی‌شان را افسانه‌ای‌تر می‌کنند؟ می‌باید از کاخ‌ها، استخرهای سربوشیده منازل اینان و امکانات تفریحی غیرقابل تصورشان فیلم گرفت و کنار صحنه‌هایی از زندگی کارگران در مناطق کارکنشین به نمایش در آورد، تا معلوم شود دقیقاً راجع به چه چیز صحبت می‌کنیم و موضوع مناقشه بر سر چیست؟ از این‌رو مسأله‌ی سرمایه‌گذاری در صنعت یا کشاورزی و خدمات، و حتا در هر بخش از جغرافیای ایران یا جهان، ربطی به خوش اخلاقی، بداخلاقی، کارگر پناهی یا کارگر ستیزی هیچ بخشی از سرمایه‌داران ندارد. این واقعیت را نه فقط کارشناسان اقتصاد سرمایه‌داری، بلکه هر کارگر آگاه و با تجربه‌ای هم می‌داند که سرمایه در آن عرصه و منطقه‌ای سرمایه‌گذاری می‌شود که



باشند و نه چک سفید دارند که به کسی هدیه کنند. بخش بزرگی از آنان دیگر دریافته‌اند که آدم عاقل فقط یک‌بار دستش را در سوراخ مار می‌کند.

آن جریان‌ها و اشخاصی که اعتراض، مبارزه و دست از کار کشیدن کارگران برای گرفتن مطالبات بر حق و انسانی‌شان را یک امر غلط و بر خلاف «منافع ملی» قلمداد می‌کنند، خود به خوبی می‌دانند که امر در جامعه‌ای زندگی می‌کردیم که آزادی و عدالت اجتماعی به‌طور واقعی و انسانی برقرار بود و به هر کس به اندازه‌ی نیازش مزد و حقوق پرداخت می‌شد، در آن صورت توسل به اعتراض، مبارزه و دست از کار کشیدن برای درآمد بیشتر و گذران یک زندگی انسانی اساساً ضرورتی نداشت. اما آیا انصافاً وضعیت کنونی کار و درآمد کارگران ایران و زندگی آن‌ها این‌طور است؟ آخر این چه «منافع ملی» است که به خاطرش فقط کارگران، یعنی بخش اعظم و اکثریت همان «ملت»، باید در فقر و فلاکت زندگی کنند و سرمایه‌داران آن «ملت» فقط باید به فکر سودآوری بیشتر سرمایه و تجملات زندگی افسانه‌ای خود باشند! اما در مورد بی‌کاری و بی‌کارسازی در شرایط کنونی، آن‌چه که به‌طور واقعی سیستم سرمایه‌داری را در کلیتش تهدید می‌کند، به‌نظر من همین بحران فعلی و بی‌کارسازی‌های وسیع در سطح جهانی است. سرمایه و سرمایه‌داران به هزار و یک دلیل دیگر قادر نیستند توقع و نیازهای اقتصادی، فرهنگی و سیاسی امروزی جامعه‌ی انسانی را، در ابعاد متمدن و گسترده‌ای که اکنون از طرف تمامی مزد و حقوق‌بگیران مطرح می‌شود، برآورده سازند. این واقعیت را دیگر حتا خود سرمایه‌داران و کارشناسان نهادهای بین‌المللی سرمایه‌داری هم اعتراف می‌کنند. اکنون طبق آمار رسمی حدود ۲۵

اشتغال و بهبود در وضعیت کار و معیشت کارگران را از دست داده است، بلکه منافع و تمایل عمومی آن نیز بر خلاف این جهت و بر علیه منافع کارگران سیر می‌کند! واقعیت‌ها سخت‌تر از آن هستند که بتوان چشم بر روی آن‌ها بست و سرنوشت کارگر ایرانی را از سرنوشت تمام کارگرانی که در کشورهای دیگر جهان به سر می‌برند را از هم جدا کرد. او را از مبارزه علیه بخشی از سرمایه‌داری بر حذر کرد، و بهبود کار و معیشت او را در گرو حمایت از آن قلمداد نمود.^۲

از این‌رو تأکید بر این است که از نقطه‌نظر منافع کارگران، کم‌ترین تفاوتی بین سرمایه‌دار صنعتی و «رانت‌خواران» وجود ندارد و کارگران نباید در مبارزه علیه یکی، از دیگری حمایت کنند. سرمایه‌دار، سرمایه‌دار است و فقط به فکر منافع خود و سودآوری بیش‌تر سرمایه‌اش است. هم‌چنان که کارگران شاغل و بی‌کار نیز منافع مشترک دارند که برای تحقق آن‌ها، جز به اتحاد، همبستگی و سازمان‌یابی خود نمی‌توانند اتکاء دیگری داشته باشند.

در این‌جا روی سخن من به‌ویژه با دست‌اندرکاران و حامیان جنبش دوم خرداد است که از کارگران انتظار حمایت سیاسی دارند و می‌خواهند که کارگران با صبوری، و دست کشیدن از مبارزه، امکان پیشرفت این نگرش و جنبش را فراهم کنند تا در آینده وضع‌شان بهتر شود. در پاسخ به انتظار و وعده‌ی اینان می‌باید به چند نکته اشاره کرد: اولاً، کارگران نه ذاتاً آشوبگر و نه اخلال‌گرند که از آنان دعوت به صبوری شود، بر عکس، می‌باید آن کسانی که بر سر راه مبارزه‌ی کارگران، برای بهبود شرایط کار، زندگی خود و خانواده‌شان، کسب یک زندگی متمدنانه و برقراری یک جامعه‌ی واقعاً انسانی، مزاحمت و مانع ایجاد می‌کنند را مورد شتمات قرار داد. ثانیاً، اگر به گذشته‌ی دور و نزدیک حمایت کارگران از کسانی که با دادن وعده‌ی رفاه، آزادی و حتا عدالت اجتماعی، به قیمت خون دل خوردن و دندان روی جگر گذاشتن بیش‌تر کارگران، نگاهی کوتاه و سریع بیاندازیم و کمی هم منصف باشیم، این مسأله به اندازه‌ی کافی روشن و قابل فهم می‌شود که کارگران در گذشته چندین بار با صداقت و از خودگذشتگی تمام به مدعیان دیروز آزادی و عدالت اجتماعی (و مخالفان امروزی آن) چک سفید دادند و مرغ عزا و عروسی آنان شدند، اما آنان با کارگران و زندگی‌ها آن‌ها چه‌ها که نکرده و نمی‌کنند. اگر قرار است از تجربیات تلخ دیروز درسی برای امروز گرفته شود، این درس جز این نمی‌تواند باشد که این بار کارگران نه می‌توانند خاموش

هزینه‌ی تولید کالای مربوطه، کم‌تر از هزینه‌ی متوسط تولید آن در جهان باشد. مثلاً اگر بخش بزرگی از سرمایه‌ی جهانی و هم‌چنین دولتی ایرانی در بخش استخراج و تصفیه و صدور نفت و کالاهای نفتی سرمایه‌گذاری می‌شود، علت نه نیت خیر اینان، بلکه هزینه‌ی بسیار پایین استخراج نفت در ایران (به علت در دسترس بودن میادین نفت و گاز و کیفیت خوب آن‌ها) نسبت به هزینه متوسط تولید آن در جهان است. امروزه حتا تولید قطعات هواپیمای بوئینگ یا کامپیوتر زمینس در چین و سنگاپور و مالزی ارزان‌تر از خود آمریکا یا کشورهای اروپایی تمام می‌شود و به همین دلیل هم سرمایه و سرمایه‌داران به این نقاط هجوم آورده‌اند و کارگران را برای تولید این کالاها به کار گرفته‌اند.

به‌علاوه، در رابطه با سرمایه‌داری باید این نکته‌ی مهم را هم تأکید کرد که بحران کل این نظام از آمریکا و اروپا تا آرژانتین و اندونزی و ... را در بر گرفته و سرمایه‌داری و متخصصان اقتصادی آن‌را به بحث و چاره‌جویی واداشته است. آیا عجیب و غیرقابل تصور نیست که در شرایط بحران اقتصادی، و در حالی که راه‌حل‌های تخفیف این بحران از سوی کارشناسان اقتصاد سرمایه‌داری و دولت‌های آنان تماماً در جهت بی‌کارسازی‌های باز هم بیش‌تر کارگران جهان و کاهش دست‌مزدها و تنزل سطح معیشت و تأمین اجتماعی آنان است، در ایران کسانی مدعی هستند که اگر از سرمایه‌دار صنعتی حمایت شود، وضعیت کار و معیشت طبقه‌ی کارگر بهبود پیدا می‌کند؟! مگر سرمایه‌دار صنعتی آمریکا و آلمان و سوئد و آرژانتین و اندونزی و ... این روزها چه گلی بر سر کارگران این کشورها می‌زند، که قرار است سرمایه‌دار صنعتی ایران هم بزند؟! آیا کسانی که چنین ادعاهای نادرستی را مطرح می‌کنند، روی صفحه‌ی تلویزیون و یا در روزنامه‌ها نمی‌بینند و نمی‌خوانند که سرمایه‌داران چگونه کارگران و مردم آرژانتین را به خاک سیاه نشانده‌اند؟! نمی‌بینند و نمی‌خوانند که در آمریکا، در آلمان، در سوئد و اندونزی و ... سرمایه‌داران هر روز در کارخانه و مؤسسه‌ای را می‌بندند و بر تعداد بی‌کاران می‌افزایند؟! آیا این همه شواهد زنده و جلوی چشم به اندازه‌ی کافی اثبات نمی‌کنند که اولاً، مسأله‌ی اصلی، سرمایه‌داری و کارکرد آن است که بر اصل سودآوری بنا شده است و از این حیث کم‌ترین تفاوتی بین سرمایه‌ی صنعتی و تجاری و «رانت‌خواران» وجود ندارد؛ و ثانیاً، سرمایه‌داری جهانی در بحران به‌سر می‌برد و در چنین شرایطی نه تنها امکانات مناسب ایجاد

میلیون نفر، و طبق آمار واقعی بیش از ۲۰ میلیون نفر، انسان آماده و داوطلب کار کردن در رشته‌های مختلف تولید و خدمات در اروپا بی‌کار هستند و مرتباً هم این رقم بی‌کاران افزایش می‌یابد. بخش بزرگی از این بی‌کارسازی‌ها هم توسط سرمایه‌ی صنعتی در قلب جامعه‌ی مدنی اروپا صورت می‌گیرد. طنز تلخ تاریخ این است که روز ۱۳ دسامبر ۲۰۰۱ در حالی که مشغول گفت‌وگویی با دوستانم در مورد طاعون بی‌کاری بودم، اخبار تلویزیون نشان داد ده‌ها هزار نفر از کارگران اروپا به دعوت اتحادیه‌ها و سایر نهادهای کارگری جهت اعتراض به بی‌کاری میلیونی و افزایش در بروکسل پایتخت بلژیک (که در روزهای ۱۴ و ۱۵ دسامبر محل تجمع و ملاقات سران دولت‌های اروپایی بود) در خیابان‌ها به تظاهرات پرداختند. این‌گونه تظاهرات معمولاً در بسیاری از شهرهای اروپا به‌طور هم‌زمان برگزار می‌شود.

همین مثال نشان می‌دهد که بی‌کاری وسیع کارگران، نگرانی ساغان از بی‌کاری و فقر و عدم تأمین که هم‌ریبان کارگر بی‌کار را می‌گیرد، ابتدا پدیده‌ای بومی و به اصطلاح «ایرانی» نبوده و در تمام جهان سرمایه‌داری همین‌طور است و سیستم سرمایه‌داری جهانی دیگر ظرفیت جذب و اشتغال بخش بزرگی از طبقه مزد و

● در شرایطی که طاعون بیکاری کل طبقه‌ی کارگر را تهدید می‌کند، منطقی نیست که تنها تشکل‌یابی کارگران شاغل مد نظر قرار بگیرد ●

حقوق‌بگیران و جوانان آماده به کار را ندارد. این شتری است که در خانه‌ی تمام مزد و حقوق‌بگیران جهان می‌خوابد و هر روز بخشی را طعمه‌ی خود می‌کند. البته این مسأله که وضعیت اشتغال و فقر و بی‌کاری کارگران در ایران پدیده‌ای بومی و محلی نیست و به وضعیت سرمایه‌داری و بازار کالا و نیروی کار در جهان ربط دارد، نیاز به بحث مفصل‌تر، و دقیق‌تری دارد که امیدوارم در فرصت مناسب‌تری به آن پرداخته شود. اما واقعیت این است که نگرانی از بی‌کاری و بی‌تأمینی، کارگر ایرانی، آلمانی و ... نمی‌شناسد. شاید بی‌مناسبت نباشد مختصر اشاره‌ای به شرایط و تجربه‌ی خودم بکنم که خیلی هم بی‌ربط به این موضوع نیست. من با تلاش بسیار و شانس بزرگ (واقعی شانس بزرگ) توانسته‌ام حدود ده سالی را در یک چاپخانه‌ی نسبتاً بزرگ در یکی از شهرهای

آلمان به فعالیت کاری‌ام تا به امروز ادامه بدهم. می‌توانم به جرأت بگویم که به‌خصوص اخیراً بعد از وارد شدن به چاپخانه، پس از هر سلام و علیکی که با همکاران رد و بدل می‌کنیم، اولین سوالی که از هم می‌پرسیم این است که «خوب تازه چه خبر؟»، «وضع کار چطور است؟» ممکن است برای همکاران کارگرم در ایران اغراق‌آمیز باشد که بگویم، کلمه «چه خبر؟» در بین بسیاری از ما همیشه با نگرانی و ترس از بی‌کار شدن توأم است. در کشورهایمانند آلمان، البته امکاناتی نظیر بیمه‌ی بی‌کاری و صندوق تأمین اجتماعی وجود دارند، که به یمن مبارزات کارگران این کشورها طی سالیان طولانی ایجاد شده‌اند و هر چند که ناچیز هستند، اما از متلاشی شدن شیرازه‌ی زندگی کارگران بی‌کار شده حداقل تا حدودی جلوگیری می‌کنند. در ایران، متأسفانه چنین امکاناتی هنوز وجود ندارد و یا اگر هم وجود دارد، اکثریت قریب به اتفاق کارگران بی‌کار را در بر نمی‌گیرد. البته در ایران چنین مشکلی فقط مربوط به کارگران بی‌کار نیست، چرا که در عمل تفاوت چندانی بین یک کارگر بی‌کار و کارگر شاغلی که دست‌مزد چندین ماه و بعضاً یک سال خود را نگرفته، وجود ندارد. برای بیان این پدیده‌ی تلخ و خردکننده در

مورد بخش قابل توجهی از کارگرانی که علی‌رغم نگرفتن دست‌مزد در قبال کار انجام یافته خود، هنوز هم به بی‌کاری تن نمی‌دهند و حاضر به ترک شغل بی‌مزد خود نیستند، لازم است به چند وجه مسأله توجه کنیم. اولاً، همین پدیده نشان می‌دهد که بی‌کاری چه بلای عظیمی است و کارگران در ایران با وجود بی‌تأمینی تقریباً محض، چه ناآرامی (روخی و روانی) و نگرانی به حقی از بی‌کار شدن دارند. ثانیاً، همین پدیده باز به خوبی نشان می‌دهد که تنبل خواندن بی‌کاران یک توهین زشت به کارگران و حرمت انسانی آنان است. خیلی از این کارگران ترجیح می‌دهند که موقتاً شاغل بی‌دست‌مزد و کارکن نامیده شوند تا این که مهر بی‌کار بر پیشانی آن‌ها خورده شود. ثالثاً، یک حسن کار این بخش از کارگران در این است که در ادامه کار و حضور در کارخانه و محل تولید امکان دیدار هم‌دیگر و ادامه مبارزه به‌طور دست‌جمعی برای حقوق مسلم‌شان را تدارک می‌بینند و بر آن یافشاری می‌کنند. این حرکت برجسته، اراده‌ی کارگران برای مبارزه علیه بی‌کارسازی‌ها و آن تهمت‌های ناروایی که متأسفانه علیه آن‌ها به کار برده می‌شود را نشان می‌دهد. رابعاً، پدیده‌ی بی‌کاری یک شمشیر دو لبه است. که کارگر را به فلاکت و فقر و افسردگی می‌کشاند و او را مجبور می‌کند که در شرایطی مثل اوضاع

کنونی به آن تمکین کند، و به کارهای خارج از محیط کار سالم و بعضاً غیرانسانی دست بزند. و یا او را ملزم می‌کند که همراه کارگران شاغل علیه عدم اشتغال و بی‌کارسازی‌ها به مبارزه‌ی خستگی و تعطیل‌ناپذیر بپردازد.

هر چند بی‌کاری مشکلات بسیاری را سر راه مبارزات کارگران قرار داده است، ولی خطر آن بیش از آن که کارگران را تهدید کند، کل نظام سرمایه‌داری را در آینده‌ای نه چندان دور تهدید خواهد کرد. بی‌کاری وسیع، میلیونی و غیرقابل کنترل، در کنار فقر و عدم تأمین حداقل بی‌کاران، می‌تواند جامعه و به‌خصوص نسل جوان را به ماجراجویی و یا فاجعه بکشاند. به‌عنوان نمونه کافی است که تلویزیون را روشن کرده و به مبارزات خیابانی کارگران بی‌کار و گرسنه، یا خشمگین از سیاست‌های کاهش بودجه‌ی تأمین اجتماعی و تورم و دست‌برد زدن به همان مزد و حقوق ناچیزی که آنان با مبارزه و از خود گذشتگی‌های بسیار به‌دست آورده‌اند، را در چند روز گذشته در بوینس آیرس آرژانتین و آتن یونان و در کشورهای دیگر به چشم ببینیم و به اهمیت مسأله‌ی بی‌کاری وسیع بر جهان سرمایه‌داری پی ببریم.

ضرورت‌ها

در چنین اوضاعی است که ضرورت و اهمیت وجود یک تشکل فراگیر کارگری که بتواند هم کارگر شاغل و هم کارگر بی‌کار را در بر بگیرد و در جهت دستیابی به حقوق انسانی آن‌ها مبارزه‌ای متحد و همبسته را سازمان بدهد، از همین واقعیات زنده سرچشمه می‌گیرد. در شرایطی که طاعون بی‌کاری کل طبقه‌ی کارگر را تهدید می‌کند و آمار و ارقام نه چندان دقیق نهادها و مسئولان دولتی هم نشان می‌دهند که بر تعداد بی‌کاران در ایران هر روز افزوده می‌شود، منطقی نیست که تنها تشکل‌یابی کارگران شاغل مدنظر قرار بگیرد و بخش عظیمی از کارگران، که متأسفانه بی‌کار شده‌اند، از دایره‌ی این تشکل و مبارزات آن بر کنار بمانند. چنین راه‌حلی فقط به تفرقه و جدایی در بین کارگران دامن می‌زند و نیروی آنان را تضعیف می‌کند، در حالی که مسأله‌ی اساسی و همیشگی کارگران، به‌وجود آوردن وسیع‌ترین اتحاد و همستگی طبقاتی برای دسترسی به مطالبات انسانی و بر حق خود است.

اما این فقط یک وجه مسأله است. وجه دیگر مسأله آن است که دایره و حیطه‌ی نفوذ چنین تشکلی را (تا آن‌جا که به کارگران شاغل مربوط می‌شود) فقط به کارگرانی که در بخش تولید فعالیت می‌کنند، محدود نکنیم و اساساً

تعریف درستی از مقوله‌ی «کارگر» داشته باشیم. حتا در بین خود کارگران و فعالان جنبش کارگری هم گرایش وجود دارد که تعریف غلطی از «کارگر» دارد و به این خاطر تشکلهای کارگری را هم بسیار محدود می‌بیند، اما این گرایش و نحوه‌ی برخورد آن به منافع طبقاتی کارگران را درست نمی‌داند. واقعیت این است که نه فقط در شرایط امروز جهان سرمایه‌داری، بلکه حتا در همان یک قرن پیش هم تعریف این «کارگر» درست‌تر و واقعی‌تر از تعریف این گرایش بود و نه فقط کارگر بخش تولید، بلکه همه کسانی را شامل می‌شد (از کارکنان بخش خدمات گرفته تا پرستار و معلم) که برای بازتولید این نظام کارمزدی می‌کردند. طبعاً امروزه با توجه به پیشرفت خیره‌کننده تکنولوژی و تقسیم کار پیچیده‌تری که هر روز در هم آمیختگی کاریدی و فکری را بیش‌تر فراهم می‌آورد و هم‌چنین به علت تمرکز هرچه بیش‌تر سرمایه از یک طرف و ضرورت توجه به منافع طبقاتی کارگران در مبارزه علیه سرمایه‌داری از طرف دیگر، این مسأله اهمیت بیش‌تری هم کسب می‌کند. به همین خاطر است که دیگر نه فقط پرستار، معلم و ژورنالیست، بلکه حتا تکنسین کامپیوتر و کارکنان فکری و کارکنان بسیاری از مشاغل دیگری که با فروش نیروی کار خود زندگی می‌کنند، جزو صفوف طبقه‌ی کارگر محسوب می‌شوند.^۳

در اروپا و بسیاری از کشورهای دیگر، اتحادیه‌ها و تشکلهای کارگری مبتنی بر همین واقعیت‌ها، پرستار، ژورنالیست، تکنیسین کامپیوتر و ... را هم شامل می‌شوند. یعنی اتحادیه‌های پرستاران و ژورنالیست‌ها و تکنیسین کامپیوتر و ... در کنار اتحادیه‌های کارگران چاپ و فلزات و ... جزئی از ساختار تشکیلاتی اتحادیه‌های سراسری و کنفدراسیون کارگران این کشورها هستند. جالب است که در این کشورها حتا کسانی که به فعالیت‌های فرهنگی اشتغال دارند نیز به‌عنوان کارگر فرهنگی خوانده می‌شوند. مانند معلمان، استادان و دیگر کارکنان مدارس، دانشگاه، کتاب‌فروشی‌ها، مترجمان کتب، نشریات و ... خلاصه کنم: لزوم و ضرورت مبارزه برای دست‌یافتن به شرایط کار بهتر و یک زندگی متمدانه و انسانی برای کارگر مثل یک رودی است که همیشه جاری می‌باشد و با تمامی موانعی که بر سر راهش قرار دارد، دست آخر می‌بایست به دریا بریزد. اما تفاوت مثال یک رود با مبارزات کارگران در این است که در مقابل پیوستن رود به دریا، موانع طبیعی وجود دارند؛ و در مقابل تلاش و مبارزه کارگران برای بهبود

شرایط کار و یک زندگی متمدانه‌ی انسانی، سیستم سرمایه‌داری و طبقه‌ی سرمایه‌دار با تمام امکاناتش قرار می‌گیرد! در این وضعیت، شرط تحقق مطالبات آنی و مطالبات آتی کارگران یک روند مبارزاتی پی‌گیر و خستگی‌ناپذیر خواهد بود و پیشرفت و توفیق کارگران در این مبارزه هم در گرو همبستگی، روحیه همیاری و اتفاق و بالاخره تشکلی می‌باشد. «تشکل فراگیر کارگری»، چنین تشکلی است. تشکلی که برای حفظ اشتغال برای دریافت دست‌مزدهای معوقه، برای تأمین زندگی انسانی و متمدانه‌ی کارگران و برای ده‌ها خواست و مطالبه‌ی بر حق دیگر کارگران، به نیروی هم کارگران شاغل و هم کارگران بی‌کار متکی است. تشکلی که وسیع‌ترین اتحاد و همبستگی طبقاتی کارگران را مدنظر دارد. تا بتواند دسترسی به مطالبات اقتصادی، فرهنگی و سیاسی انسانی آن‌ها را در نظام سرمایه‌داری ممکن گرداند. ♦

پی‌نوشت

۱. در شماره‌ی ۲۰ «اندیشه‌جامعه» مصاحبه‌ی گویا و مستندی با آقای آقاجانی، نماینده‌ی سالخورده‌ی کارگران چیت‌تری که در مبارزه با منافع کارگران این کارخانه از زمان رژیم سابق تا به امروز از پای ننشسته است، در مورد جزئیات رفتار سرمایه‌دار صنعتی با خود سرمایه و هم‌چنین با کارگران وجود دارد که واقعیت کل سیستم سرمایه‌داری را نشان می‌دهد. در تأیید و ادامه‌ی صحبت‌های آقاجانی، باید بگویم که من در سال ۱۳۵۱ در کارخانه چیت‌تری در قسمت تکمیل کار می‌کردم. در آن زمان، که کارخانه با تمام ظرفیت و در سه شیفت کار می‌کرد، میزان و کیفیت تولید و سودآوری کارخانه چنان بود که پارچه به کشورهای دیگر، از جمله شوروی، صادر می‌شد. اما ببینید امروز و پس از گذشت این همه سال، هنوز هم کارگران سالخورده و دلسوزی مثل آقای آقاجانی باید برای گرفتن حق خود و دیگر کارگران مبارزه و فوندگی کنند و خون دل بخورند و آخر هم به حق و حقوق خود نرسند. وضعیت دیروز و امروز همین کارخانه به وضوح نشان می‌دهد که تا آن‌جا که به کارگران مربوط می‌شود، تفاوتی بین سرمایه‌دار صنعتی و سرمایه‌دار «رانت‌خوار» وجود ندارد. سرمایه‌دار، سرمایه‌دار است و فقط هم به فکر سودآوری بیش‌تر سرمایه‌ی خود است و به این خاطر، گاه کارخانه را سه شیفته می‌چرخاند و شیرهای جان کارگر را می‌مکد و گاه کارخانه را برای فروش زمین‌های آن تعطیل می‌کند و کارگر را از کار بی‌کار می‌سازد. به خاطر دارم که در همان زمان رژیم سابق که صحبتی از سرمایه‌دار «رانت‌خوار» نبود و سرمایه‌دار صنعتی نقش برجسته‌ای هم داشت، کارگر با سابقه و سالخورده‌ای به نام سیداحمد (که متأسفانه نام خانوادگی‌اش در خاطر من نمانده) در همین کارخانه کار می‌کرد که به دلیل داشتن چند سرعائله و نگهداری از مادری فرسوده و خواهری دم‌بخت، همیشه هشت‌اش گروی نه‌اش بود. (در آن زمان پایه حقوق ماهانه در چیت‌تری ۲۱۰ تومان بود) او که ۱۸ سال در قسمت تکمیل چیت‌تری کار کرده بود، پس از آن که درخواست مساعدش از طرف کارگزینی کارخانه رد می‌شود، می‌رود پیش یکی از برادران کوروس (صاحبان کارخانه) و ضمن اعتراض به رفتار کارگزینی از وی می‌خواهد که با تقاضای مساعد او موافقت کند. به گفته‌ی سیداحمد، صاحب کارخانه ضمن پس زدن بی‌ادبانه این کارگر شریف، به او می‌گوید: «تو مثل یک اتاری هستی که چلانده و آبش را مکیده باشند، دیگر به درد کار

کردن نمی‌خوری!»

در همین آلمان دموکراتیک هم، که به اصطلاح یک جامعه مدنی محسوب می‌شود و امروزه الگوی بسیاری شده، روزی نماینده‌ی کارفرما در محل کارم جوابی عمیقاً هشداردهنده به یک اعتراض من داد. او از من خواسته بود که دفتر فنی یکی از همکارانم، که سرپرست قسمت فنی بود و به دلیل اختلاف با کارفرما به تازگی اخراج شده بود، را خراب کنم. من ضمن ابراز نارضایتی از این رفتار، به وی گفتم که قادر نیستم این کار را بکنم. و به‌عنوان توضیح بیش‌تر نظر و احساسم، به او گفتم که من دو خانه دارم؛ در یکی از آن‌ها با اعضای خانواده‌ام زندگی می‌کنم و دیگری همین محل کار است که نصف روزم را در آن با همکارانم به سر می‌برم، ما هم سرنوشت هستیم و بنابراین، نمی‌توانم بر علیه آن‌ها کاری بکنم. او در جواب من گفت: «کارخانه نه پدر، مادر و نه خانه کسی است! شما در این جا مزد می‌گیرید و باید وظیفه‌ای که به عهده‌تان گذاشته شد را انجام دهید!» با این حرف نماینده‌ی کارفرمای آلمان در آن لحظه، چهره‌ی تکیده، بغض‌آلود و پُر کینه‌ی سیداحمد در چیت‌تری، رضایبور در کارخانه‌ی سی‌تروتن، کاظمی در چاپخانه‌ی علی‌اکبر علمی و چهره‌ی ده‌ها همکار کارگر دیگرم در کارخانه‌های مختلف ایران پس از سال‌ها جلوی چشمانم ظاهر گردید و بیش‌تر نشانم داد که چطور منافع اساسی کل سرمایه‌داران، هر کجا که باشند و سرمایه‌ی خود را در هر عرصه‌ای که به کار انداخته باشند، در تقابل با منافع کارگران قرار می‌گیرد.

۲. در این وضعیت، و با این توضیح، روشن است که کارگران از پروژه‌هایی که اشتغال به‌وجود می‌آورد، به‌طور مشروط حمایت می‌کنند و خودشان هم در این زمینه‌ها دارای ایده‌های بسیار روشن و قابل اجرا در خدمت نیازهای ضروری جامعه هستند. برای مثال، در زمانی که به علت کمبود ارز برای خرید موتور خودرو، مینی‌بوس و اتوبوس ایران خودرو (ایران ناسونال سابق) می‌خواستند کمرکری کارخانه را پایان بیاورند، در یک گردهمایی که از طرف وزارت صنایع سنگین برگزار شده بود و وزیر آن زمان صنایع سنگین هم در آن شرکت داشت، جمعی از کارگران طرحی را مطرح کردند که طبق آن بسیاری از خودروها، به‌خصوص مینی‌بوس‌ها و اتوبوس‌ها نیاز به موتور نو ندارند بلکه نیاز به بازسازی بدنه‌ی اتاق، صندلی، تزئینات و دیگر وسایل دارند که آن‌ها هم در انبارهای کارخانه موجود می‌باشند و بخش قابل توجهی از آن‌ها در داخل تولید می‌شوند. به‌خاطر می‌آورم که در آن روزها این طرح مورد تأیید و استقبال کارگران و بعداً هم وزیر کار قرار گرفت و به اجرا درآمد و درست بودن طرح کارگران را، در عمل، نشان داد.

۳. سال‌ها پیش برای من و بعضی از همکارانم که در چاپخانه‌ی کیهان مشغول به کار بودیم، این سؤال مطرح بود که چرا نمی‌توان خبرنگار و یا گزارشگر آن مؤسسه را کارگر نامید. در صورتی که آن‌ها هم درست مانند ما کارگران بخش چاپ، امکانی جز فروش نیروی کارشان برای ادامه‌ی زندگی نداشتند و تازه اگر خبر، گزارش یا مطلب آن‌ها وجود نمی‌داشت، ما هم در قسمت چاپ روزنامه قادر به کار نمی‌بودیم. می‌خواهم بگویم که سرنوشت ما در واقع چندان از هم نبود. حتا در آن زمان هم حداقل در بین بعضی از ما کارگران این مسأله اساساً مطرح نبود که علی‌رغم تفاوت‌هایی که بین کار فکری آنان و شرایط شغلی‌شان با کارگرانی که کار یدی می‌کنند وجود دارد، پس می‌توان آن‌ها را جزو خود به حساب آورد. چون همه به خوبی می‌دانستیم که در روند کار چاپ روزنامه هم قسمت‌های مختلفی وجود دارد که بعضی از کارگران آن‌ها اصلاً کار یدی انجام نمی‌دهند، ولی کارگر به حساب می‌آیند مانند مصحح، خیر تقسیم‌کن و کسی که بودجه‌ی هر حرف‌چین که آن زمان با ماشین انترتایپ چیده می‌شد را شمارش می‌کرد و براساس آن کار مزد دریافت می‌کرد و یا کسانی که در آخرین مرحله‌ی کار که صفحه‌بندی به پایان می‌رسید، صفحه‌ها را کنترل می‌کردند و ...